

## بسم الله الرحمن الرحيم

### خاتمیت پیامبر گرامی اسلام (ص):

این بحث از مباحث مهم قرآنی است. البته شاید برای عده‌ای این بحث ساده باشد و بگویند که این چیز واضحی است. اما در جامعه اسلامی مسائلی پیش می‌آید، اتفاقاتی می‌افتد، ادعاهایی برای بعضی از مردم بی‌اطلاع صورت می‌گیرد که باعث درد سر می‌شود. بنابراین لازم است که بر روی این مسئله به صورت کلی و موضوعی در قرآن کریم بحث کنیم. در میان آیات قرآن و روایات ما، فراوان پیامبر اسلام صحبت شده است. آیه معروفی در قرآن است که می‌فرماید: «

...»؛ محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا

و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است (البته این نفی پدرخواندگی و پسرخواندگی زیدبن‌حارثه است چون بعد از آن آیات آمده است). کلمه خاتم یعنی پایان دهنده، پایان دهنده به مسئله نبوت و معنایش این است که بعد از پیامبر اسلام هیچ پیامبر دیگری نمی‌آید. چرا به جای خاتم‌المرسلین کلمه‌ی خاتم‌النبیین به کار رفت؟ اگر می‌فرمود خاتم‌المرسلین تعداد مرسلین محدود بود. ۳۱۳ رسول بودند و معنایش این می‌شد که دیگر بعد از پیامبر اسلام رسولی نخواهد آمد، ولی نبی ممکن است بیاید. امکان بود که کسی ادعای نبوت کند و بعد بگوید: پیامبر نگفته است که بعد از من نبی نیست، فرمود بعد از من رسولی نیست. لذا کلمه‌ی «نبی» را که شامل تمام پیامبران می‌شود به کار برده است. یعنی هر پیامبری نبی است و کمترین مرتبه‌ی ارتباط خدا از طریق نبوت را وحی می‌گویند. هر رسولی نبی است ولی هر نبی رسول نیست. تعداد رسولان محدود است (۳۱۳ نفر) و در روایت مشهور هم آمده است.<sup>۱</sup> بنابراین فرمود: خاتم‌النبیین؛ یعنی بعد از پیامبر گرامی اسلام هیچ پیامبری نخواهد آمد. چه رسول و چه نبی، هیچ کس نخواهد آمد. جمیع فقها و جمیع مفسرین امت اسلامی معتقدند به این که بحث خاتمیت پیامبر جزء ضروریات دین است. وقتی می‌گوییم ضروری دین یعنی اینکه همه در آن اتفاق نظر دارند و اگر کسی آن را انکار کند کافر است و از دین خارج شده و مرتد است. حتی در بعضی از روایات هم داریم که هر کس منکر خاتمیت پیامبر اسلام شود کافر است.<sup>۲</sup> از خوارج نهروان (الان هم یک فرقه‌هایی از خوارج هستند آنها هم به این اعتقاد دارند)، وهابیه‌ها و... تا شیعه امامی و سایر فرق اسلامی، خاتمیت را جزء ضروریات دین می‌دانند. منکر آن را هم قطعاً کافر می‌دانند. نص قرآن بر خاتمیت پیامبری توسط پیامبر اسلام است.

روایاتی که تصریح دارند بسیار زیاد هستند. متأسفانه همیشه کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند ما پیغمبریم. حتی کسانی ادعای خدایی کرده بودند. در عصر ما هم آدمهای خودخواه و متکبری که نه هنری دارند، نه علمی، نه جایگاهی و نه اعتبار اجتماعی دارند برای اینکه یک جایگاه دروغینی پیدا کنند چهار تا آدم نادان را دور خودشان جمع می‌کنند و دعوی نبوت می‌کنند؛ در همین دهه گذشته تا حال، صد مدعی مهدویت را گرفته‌اند که یکی از یکی بی‌سوادتر بودند. یک نفر نزد خلیفه آمد و ادعای پیغمبری کرد. خلیفه گفت: چه دلیلی بر پیامبریت داری؟ گفت: قرآن دلیل من است. خلیفه گفت: کجای قرآن؟ گفت: من اسمم نصرالله است و قرآن گفته: «هرگاه نصرالله بیاید. خبر از آمدن من داده است. یک نفر

نزد یکی از سلاطین صفوی رفت و گفت: من پیغمبرم. گفت: اسم تو چیست؟ گفت: لا، اسم من لا است. گفت: دلیل بر نبوت چیست؟ گفت: پیغمبر خبر داده است. گفت: پیغمبر چه خبر داده است؟ گفت: پیغمبر فرمودند: «لا نبی بعدی»؛ پیغمبر بعد از من آقای «لا» است. من هم اسمم «لا» است.

خانمی ادعای پیامبری کرده بود. خلیفه گفت: پیامبر فرمودند: «لا نبی بعدی»؛ بعد از من پیغمبری نیست. گفت: درست است. ولی نگفته است: «لا نبیة بعدی»؛ من نبیة هستم، نبی که نیستم. فرمودند پیامبر مرد، ولی نفرمود که پیامبر زن نمی‌آید! عده‌ای

۱- احزاب آیه ۴۰

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۳

۳- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸

از آدمهای عقده‌ای و خودخواه و بی‌سواد در طول زمانها پیدا شده‌اند و ادعا کرده‌اند و وقتی هم زندگی آنها را بررسی می‌کنید می‌بینید که هیچ فضیلت و کرامتی در وجودشان نیست جز یک مشت رذایل. متأسفانه در جامعه یک عده افرادی که افکارشان مریض است، آدمهایی که اطلاعات کافی از دین ندارند، اطلاعاتی که بتواند آنها را حفظ کند را ندارند. نه روایتی را می‌شناسند نه قرآن را خیر دارند و نه مسئله ضروری بودن خاتمیت را می‌دانند، گول این افراد را می‌خورند و منحرف می‌شوند. بنابراین ما این چیزها را دست کم نگیریم و نگوئیم که این بحث خاتمیت چیز واضحی است و دیگر نیازی به بحث کردن ندارد. اتفاقاً چیز خیلی مهمی است.

### خاتمیت پیامبر اسلام در قرآن و روایات:

یک روایت طولانی در اصول کافی است که خبر اسلام آوردن یک یهودی به نام ابوسعیدغانم هندی و شیعه شدنش را از قول خودش آورده است و خیلی جالب است. عبارتی در جملات و گزارشش وجود دارد که می‌گوید: «إِنَّا نَقَرَأُ فِي كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»؛ ما در کتابهای آسمانی مدام می‌خواندیم که پیامبر اسلام آخرین پیامبران است. در کتب آسمانی این مسئله بوده، کما اینکه در روایات بسیاری توضیح داده شده که بحث خاتمیت رسول گرامی اسلام در کتب آسمانی تصریح شده است. در دعاهای بسیاری، دعاهایی که در آن دعاها از ائمه روایت شده و در آن دعاها پیامبر با لقب خاتم‌النبيين ذکر شده، بسیار زیاد هستند. (من فقط به صورت گزارشی عرض می‌کنم چون اگر بخواهیم یکی یکی بخوانیم یک ترم فقط باید آدرس بخوانیم یا حدیث بخوانیم که امکانش نیست لذا به صورت گزارش عرض می‌کنم). یا در آن سلامی که بعد از سلام اول نماز است، در آخرش اسم پیامبر را به عنوان خاتم‌النبيين و لا نبی بعده می‌بریم. بعد از سلام بر فرشتگان سلام بر پیامبر می‌دهیم بعد هم می‌گوییم: «...خَاتَمِ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِهِ». این سلام مسنون است، یعنی سنت است که بعد از سلام اول این سلام را بگویند بعد هم سلام دوم را بگویند. همچنین در زیارات بسیاری کلمه خاتم‌النبيين به کار رفته است. من به بعضی از این عبارتها اشاره می‌کنم. «اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيَّ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ»<sup>۲</sup>. امثال این زیارت بسیار زیاد است که کلمه خاتم‌النبيين در عقب اسم پیامبر گرامی آمده است.

در خطبه غدیر است که حضرت فرمود: «بِئِی وَ اللَّهِ بَشَرًا أَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَا خَاتَمِ النَّبِيِّينَ...»<sup>۳</sup>؛ به خدا سوگند، پیامبران قبلی، پیشینیان را به آمدن من بشارت داده‌اند و آخرین پیامبران هستیم. «فَمَنْ شَكَّ فِي هَذَا فَهُوَ كَافِرٌ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» هر کس در خاتمیت من و در این که من آخرین پیامبران هستم شک کند، کافر است و آن هم نه کفر عادی، کفر جاهلی؛ یعنی کفری که همراه شرک به خداست. چون یهودیها و سایر اهل کتاب، به نظر ما کافرند، اما مشرک نیستند. شرک بدترین نوع کفر است. کفر جاهلیت اولی همان بت پرستی است. پیامبر می‌فرماید: هر کس در خاتمیت رسالت من شک کند کافر است، آن هم کافر به کفر جاهلیت اولی.

یک روایت بسیار معروف و صحیح‌السندی است از حضرت عبدالعظیم حسنی، (همان کسی که در شهر ری مدفون و معروف به شاه عبدالعظیم است، روایات بسیاری در فضیلت این بزرگوار وارد شده است و حتی روایت داریم که ثواب زیارت مزار ایشان ثواب زیارت سید الشهداء را دارد. این خود نشان می‌دهد که منزله ایشان بسیار بالا است. ایشان بر امام هادی<sup>(ع)</sup> وارد شدند و امام خیلی اکرام کردند فرمودند: «مَرَحَبًا بِكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ»، با کنیه خطابش کردند.<sup>۴</sup> «أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا»، تو به حق ولی ما هستی. این عبارات نشان می‌دهد که ایشان فرد بسیار عزیزالوجودی نزد ائمه بودند که امام اینگونه خطابش می‌کنند. در یک عبارتی است که امام جواد<sup>(ع)</sup> به ایشان فرمودند: «أَنْتَ شَيْعَتُنَا حَقًّا»، تو به حق شیعه ما هستی. ما این عبارت را در مورد کس دیگری نشنیدیم. در مورد حضرت عبدالعظیم حسنی که خودش از فرزندان ائمه بوده، شنیده شده است. این شخصیت بزرگوار به امام عرض می‌کند:

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۵

۲- فقیه، ج ۱، ص ۳۱۸

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۱۸ - بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸

۴- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۸

یابن رسول الله! من آمده‌ام تا دینم را به شما عرضه کنم، عقاید من را عرضه کنم. شما ببینید عقاید من درست است یا نه. هر کدام که اشکال دارد را اصلاح کنید. عقایدش را عرضه کرد تا این روایت، می‌گوید: «أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ پیامبر اسلام آخرین پیامبران است. «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»؛ هرگز پیامبری بعد او نیست. «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ تا روز قیامت. «وَ أَنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتَمُ الشَّرَائِعِ لَا شَرِيْعَتَ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ شریعت نبوی هم آخرین شریعت‌هاست هیچ شریعت دیگری تا روز قیامت بعد از آن نخواهد آمد. این هم از احادیث مشهور کتب شیعه است. که بحث خاتمیت را تصریح دارد.

روایت دیگری است که پیامبر گرامی فرمودند: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»؛<sup>۱</sup> من سید فرزندان آدم هستم و افتخاری هم نمی‌کنم و من آخرین پیامبر هستم.

در روایت دیگری حضرت فرمودند: «أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلَيَّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ»؛<sup>۲</sup> من خاتم پیامبرانم و علی خاتم اوصیاء است.

در روایات معراج در هر آسمانی که پیامبر می‌خواست به همراه جبرئیل وارد شود، جبرئیل صدا می‌زد و فرشته‌ی مأمور باز کردن در، می‌گفت: چه کسی هستی؟ می‌گفت: جبرئیلیم و به همراه من خاتم‌النبيين است. بعد فرشته می‌گفت: مگر مبعوث شده؟ می‌گفت: بله، مبعوث شده است. در روایت معراج نگاه کنید، در همه طبقات آسمان پیغمبر گرامی اسلام به خاتم‌النبيين توصیف شد و فرشتگانی که به دیدار حضرت می‌آمدند او را به خاتم‌النبيين وصف می‌کردند.

روایت دیگری از امام باقر<sup>(ع)</sup> است که درباره‌ی تفسیر آیه سوره احزاب که قبلاً خواندم فرمودند: خاتم‌النبيين یعنی: «لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»؛<sup>۳</sup> خاتم‌النبيين، یعنی پیامبر دیگری بعد از حضرت نیست. یعنی ختم نبوت.

روایت دیگری است که حضرت سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> از اعمش نقل کرده‌اند که از پیامبر سؤال کرد: «فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ: لَا أَنَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ اعمش گفت: یا رسول‌الله! بعد شما پیغمبر دیگری هم هست. فرمودند: نه من خاتم‌النبيين هستم. «لَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ قَوْمُونَ بِالْقِسْطِ بَعْدَ نُبُوءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ اما بعد من امامانی هستند که قیام‌کنندگان به عدالت هستند به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل، یعنی دوازده نفر که این روایت ائمه‌ی اثنی‌عشر است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند.

روایت دیگری است که پیامبر گرامی<sup>(ص)</sup> فرمودند: «مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْعاً أَلِي سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ»؛ یا علی هر کرامتی را برای خودم خواستم برای تو هم همان کرامت را خواستم. «غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ لَا نُبُوَّةَ بَعْدَكَ أَنْتَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلَيَّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ»؛ خداوند فرمود: تو آخرین پیامبران هستی و علی هم آخرین وصی است.

در حدیث رضوی است که امام رضا<sup>(ع)</sup>، در یک مجلسی در حضور مأمون و بزرگان قوم بود، به مأمون فرمودند: «أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»؛ بعد از او پیغمبری نیست. «وَ لَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتِهِ»؛<sup>۴</sup> و در آیین و شریعت و روشش تغییری نخواهد آمد. «وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيْعَتِهِ»؛ دینش هم هیچ تغییری نخواهد داشت. «لَا» در اینجا لای نفی جنس است.

گزارش کلی یک روایت این است که فرمودند تا روز قیامت شریعت دیگر بعد از این پیامبر نخواهد بود. این یک گزارش کلی در مورد بحث خاتمیت پیامبر اسلام است بیان شد. بحث خاتمیت از محکمترین ضرورات اسلام است.

## تعداد روایات

۱- بحارالانوار (پیشین)، ج ۳۶، ص ۴۱۲

۲- بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۹۴

۳- بحارالانوار (پیشین)، ج ۱۶، ص ۳۲۵

۴- اصول کافی (پیشین)، ج ۱، ص ۱۹۸

۵- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۱

۶- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۳-قم، نشر جان، ۱۳۷۸ ق

۷- تحف العقول (پیشین)، ص ۴۱۵

آن روایاتی که می‌فرمایند بعد از پیامبر اسلام پیامبری نیست و با عبارت «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ» آمده‌اند بیش از ۲۰۰ تا هستند، یعنی خیلی از حدیث‌شناسان می‌گویند که روایت وقتی به سه تا رسید مستفیض می‌شود و وقتی به چهار تا رسید، متواتر می‌شود. بعضی‌ها عدد گذاشته‌اند. ولی معمولاً وقتی روایت به شش یا هفت تا رسید، خصوصاً اگر هیچ معارضی نداشته باشد، متواتر است. روایت قطعی است. اگر روایت به هزار تا رسید آیا می‌توان آن را انکار کرد؟ ما فقط روایاتی که بعد از آن فرمود: «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»، بیش از دویست مورد داریم.

روایاتی که کلمه خاتم‌النبیین را آورده است. یعنی فرموده که پیامبر اسلام خاتم‌النبیین است، با حذف تکراری‌ها بیش از ۴۰۰ تا است. (تا حالا ۶۰۰ تا شد).

روایاتی که به صورتهای دیگر آمده است. مثلاً گفته حلال و حرام پیامبر تا روز قیامت همین طوری است. روایاتی که فرموده است با مرگ پیامبر و رحلت ایشان وحی آسمانی قطع شده اینها هم یک دسته‌ای هستند. روایاتی که با واژه‌هایی مثل خاتم الانبیاء به کار رفته صدها روایت هستند. اگر اینها را روی هم بریزیم از هزار روایت متجاوز می‌شود. کسی نمی‌تواند هزار روایت آن هم بدون معارض را نادیده بگیرد. هزار روایتی که در میان آنها مثلاً حدیث منزلت خودش به تنهایی متواتر است این حدیث را هم شیعه و هم سنی متواتر می‌داند. پیغمبر اسلام فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى»؛ یا علی جایگاه تو در برابر من مانند جایگاه هارون در برابر موسی است (فقط فرق تو با هارون این است که هارون پیغمبر بود تو پیغمبر نیستی). «إلا أنه لا نبي بعدى»؛ مگر اینکه بعد از من دیگر پیامبری نیست. این حدیث از ابتدا تا انتهایش جزء احادیث متواتر و قطعی نزد شیعه و سنی است، نزد جمیع فرق اسلام. اگر کار به بقیه‌اش هم نداشته باشیم همین یک حدیث متواتر است و عرض کردم که احادیث دیگر از هزار مورد بیشتر است.

روایت متواتر منزلت را گفتیم. ظاهراً این روایت را بیش از یک مورد پیامبر بیان فرموده‌اند تا اتمام حجت شود و مسلمانان عذری در مقابل خدا نداشته باشند. بعد از آن هم فرمودند: «إلا أنه لا نبي بعدى»؛ بعد از من پیامبری نیست.

یکی از سنن الهی که خدا در قرآن خبر داده است این است که هر پیامبری موظف بود پیغمبر بعد از خود را به این شکل یاری کند. که به امتش بگوید: بعد از من فلان پیامبری با این ویژگیها می‌آید. امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج‌البلاغه به این مطلب اشاره کردند. که وظیفه انبیاء بود و خدا از آنها پیمان گرفته بود که پیغمبرانی که بعد از شما می‌آیند را تأیید کنید (تا برای امت شما، ایمان آوردن آسان باشد و سردرگم و حیران نشوند). آیه ۸۶ آل عمران می‌فرماید: «

«؛ خدا از پیامبران (در عالم میثاق یا ذر) پیمان گرفت که: هر رسولی که می‌آید

شما موظفید که او را تصدیق و تأیید کنید، آیا پیمان می‌سپرد و آیا اقرار می‌کنید؟» «. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در خطبه

اول نهج‌البلاغه اشاره به همین آیه کردند، مبنی بر اینکه: پیغمبران الهی یک سنت جاری داشتند و آن این بود که پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند و بشارت به پیغمبران بعد از خود می‌دادند. در سوره «صف» از زبان حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: من تصدیق کننده‌ام به آن چیزی که قبل از من بوده و بشارت دهنده‌ام به رسولی بعد از من که نام او احمد است. این مطلب که خبر پیامبر گرامی اسلام در جمیع کتب آسمانی بوده است، متواتر است. یکی دو روایت هم نیست. اینکه اخبار آمدن یهودیان به نزد پیامبر و اینکه ویژگیهایش را می‌پرسیدند آن قدر در کتب شیعه و سنی زیاد است که هیچ کس نمی‌تواند در آن تردید کند. پس معلوم است که پیغمبران الهی قصور نکردند. خودشان تصریح می‌کردند که دین ما دین آخری نیست. منتظر بمانید تا پیامبر بعدی بیاید. شما فکر می‌کنید که یهودیان در مکه و مدینه چه می‌کردند؟ مسیحیان در اطراف مکه چه کار داشتند؟ اصلاً در آنجا که دعوت حضرت موسی و عیسی نبود، در آنجا که مبلغ مسیحی و یهودی نرفته بود. جایگاه مسیحیان و یهودیان اطراف بیت‌المقدس بود. عده‌ای از متدینان، مقدسین و شیفتگان پیامبر آخرالزمانشان گفتند که ما در همان جایگاهی که کتب آسمانی خبر داده‌اند که خاتم‌الانبیاء خواهد آمد، خانه می‌سازیم؛ چون در کتب آسمانی آنها ویژگیهایش، مولدش و جای هجرت او و... بوده است. گفتند که می‌رویم در آنجا مقیم می‌شویم و زندگی می‌کنیم که هر وقت مبعوث شد دیگر فرصت فوت نشود. به

محض ابلاغ رسالتش به او ایمان آوریم و به شریعت او گراییم. و الا دلیلی نداشت که یهود و نصاری در مناطق مکه و مدینه بیایند آن هم در سرزمینهای لم یزرع زندگی کنند. و خیلی جالب است که در ذیل این آیه شریفه که می‌فرماید: «

...»؛<sup>۱</sup> و

هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند.

قصه از این قرار بود که یهودیان اطراف مدینه ساکن شدند. اوس و خزرج، مردم بومی آنجا بودند. یهودیها مهاجرین بودند درگیر که می‌شدند، به خاطر اینکه عده‌شان کم بود، مهاجر و غریب بودند در نتیجه از آنها شکست می‌خوردند؛ و خط و نشان برای اوس و خزرج می‌کشیدند. می‌گفتند: صبر کنید پیغمبر آخرالزمان ما در همین نزدیکی‌ها مبعوث می‌شود. مبعوث که شد ما قدرت پیدا می‌کنیم و حسابتان را می‌رسیم. قرآن می‌فرماید: «...»

می‌کردند) هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند. کسانی که مورد تهدید بودند جزء یارانش شدند. بعد قرآن می‌فرماید: «...»<sup>۲</sup>

حق پا گذاشتند). پس معلوم می‌شود که در کتب آسمانی قصه خاتم‌النبیین کاملاً مشهود است. الان هم اگر شما از یهود و نصاری، (با آنکه کتبشان تحریف شده و به صورت الانی که شما می‌بینید در آمده) سؤال کنید، منکر قضیه خاتم‌النبیین نیستند. می‌گویند درست است و دینشان آخرین نیست. نهایتاً حرفی که می‌زنند این است که می‌گویند هنوز نیامده است. اگر قرار باشد خداوند از پیغمبران چنین پیمانی گرفته باشد، آیا می‌شود که پیامبر اسلام، پیامبران قبلی را تصدیق کند اما به امتش نگوید که بعد از من قرار است پیامبر دیگری بیاید؟ یعنی موسی<sup>(ع)</sup>، عیسی<sup>(ع)</sup>، ابراهیم<sup>(ع)</sup> و نوح<sup>(ع)</sup> قصور نکردند، داوود<sup>(ع)</sup> قصور نکرد، سلیمان<sup>(ع)</sup> قصور نکرد، رسول‌الله<sup>(ص)</sup> سیدالمرسلین قصور کرد و یادش رفت که بگوید؟! جالب است که در مورد انبیاء قبلی، وقتی سخن از پیامبران می‌شود مصدق ماقبل و مبشّر ما بعد هستند. در مورد کتب آسمانی همین طور، اما در مورد پیغمبر اسلام و قرآن فقط مصدق ماقبل را می‌فرماید و دیگر بحث درباره مابعد آن نیست. قرآن پر است از این آیات. بنابراین بحث خاتمیت از قطعی‌ترین ضروریات اسلام است و همچنین از قویترین روایات است. اگر کسی بخواهد انکار کند دیگر باید اصل دین را هم انکار کند. چون بقیه اصول قویتر از این نمی‌توانند باشند، ما که بالاتر از یقین چیزی نداریم. از خبر متواتر بالاتر چیز دیگری نداریم.

### دلایل اینکه خاتمیت تا روز قیامت است:

۱- معنای ختم نبوت همین است. وقتی می‌گوییم خاتم‌النبیین، یعنی تا روز قیامت پیامبری نخواهد بود و این چیز واضح و روشنی است. وقتی می‌گوییم پیامبر اسلام خاتم‌الانبیاء است، اگر قرار باشد تا قبل از قیامت پیامبر دیگری هم بیاید دیگر او خاتم‌الانبیاء نخواهد بود. بین شریعت حضرت موسی تا شریعت پیغمبر که ناسخ شریعت موسی بود، ۱۳۰۰ سال فاصله است (چون بعضی‌ها فکر می‌کنند حضرت عیسی دارای شریعت مستقل بود، حضرت عیسی مؤید شریعت موسی بود. شریعت موسی با آمدن عیسی نسخ نشد مگر در چند مورد، در مورد آن طیباتی که خدا بر بنی‌اسرائیل به خاطر ظلمشان بر آنها حرام کرده بود و این مجازات بود. اما در بقیه موارد مسیحیان و پیروان عیسی طبق احکام تورات عمل می‌کردند. تا قرن دوم یک اختلافات و انحرافات پیش آمد که از همدیگر جدا شدند). هزار سیصد سال یا هزار و سیصد و پنجاه سال طول کشید تا پیامبر اسلام ظهور کرد. با این حال حضرت موسی بشارت داد که بعد از من خاتم‌النبیین می‌آید. اگر کسی بخواهد بگوید که بعد از پیغمبر اسلام هم دو سه هزار سال دیگر که شد یک پیغمبر دیگری می‌آید، این به معنای انکار خاتمیت است، در نتیجه این چه خاتمیتی است که پیامبر اسلام دارند؟ تمام روایات خاتمیت قطعاً دلالت بر این دارند که دیگر پیامبری تا قیامت نخواهد بود و اگر پیامبری باشد

۱- بقره آیه ۸۹

۲- همان

نبوت ختم نشده است. موضوع ما این بود که خاتمیت پیامبر تا روز قیامت است. البته به نظر می‌رسد این حرف، حرف خیلی ساده‌ای است ولی شما خیلی ساده نگیرید. بعضی از منکران و معاندان به هر دروغی دست می‌زنند تا این حقیقت مسلم اسلام را انکار کنند.

**۲- روایات داله بر این که حلال و حرام محمد تا روز قیامت همان است.** این به چه معنایی است؟ خیلی چیزها در دین موسی بود که عیسی آمد حلالش کرد. قرآن می‌فرماید: «...»

چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه)، بر شما حرام شده، حلال کنم. خیلی چیزها در شریعت موسی واجب بود در شریعت اسلام منسوخ شد. در مسیحیت رهبانیت بود؛ در اسلام رهبانیت منسوخ شد، «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>۲</sup>. بنابراین شریعتها با هم تفاوت دارند. یک شریعت می‌آید، شریعتی دیگر را نسخ می‌کند. این روایاتی که می‌فرماید: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۳</sup>، یعنی هیچ وقت این شریعت قرار نیست تغییر کند. همین حلال، همین حرام، همین واجب و همین روزه تا روز قیامت برقرار است. این یعنی چه؟ یعنی خاتمیت تا روز قیامت. این دسته از روایات نیز بصورت فراوان در بین روایات وجود دارند.

**۳- روایات متواتر ائمه اثنی عشر است بین شیعه و سنی،** که قبلاً بحثش را گفتیم. هم شیعه، هم سنی این روایات را متواتر می‌دانند. پیامبر فرمود بعد از من دوازده امام هستند که تا روز قیامت اینها حاکمیت دارند. دائماً اسلام با دوازده امام عزیز است. حضرت این کلمه «لایزال» را به کار می‌برد که به معنای مستمراً و مداوماً است، بدون تأخیر و بدون انتها می‌باشد.<sup>۴</sup> و این ائمه جانشین پیامبر و مجری شریعت اسلامی تا روز قیامت هستند.

**۴- یک سری روایاتی است که شهادت می‌دهند که بعد از رسول خدا دیگر وحی وجود ندارد.** ارتباط با آسمان به صورت وحی رسمی قطع شدنی است. این که یک شخصی بیاید بگوید من مأمور خدا و پیامبر خدا هستم و خدا گفته این کار را بکنید این قطع شده است. یکی از این روایات را من عرض می‌کنم. در نهج البلاغه امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمودند: «لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک...» (خطبه ۲۲۶) (هنگامی که حضرت رسول در دامن حضرت علی<sup>(ع)</sup> وفات کردند این عبارت را فرمودند) با رفتن تو چیزی قطع شد (وحی آسمانی) که با رفتن هیچ انسانی قطع نشد. تا امروز با مرگ هیچ انسانی وحی آسمانی قطع نشده بود ولی امروز با رحلت تو وحی آسمانی قطع شد. امثال این روایت هم زیاد است. پس دیگر بعد از این وحی و نبوتی در کار نخواهد بود.

این هم از بحث خاتمیت که از مباحث بسیار مهمی است. من عرض کردم که شما دسته‌بندیهای روایات را مورد توجه قرار دهید. کلیات روایات را در ذهنتان بسپارید. قطعاً شما با افرادی برخورد می‌کنید که در این بدیهیات تشکیک کنند. البته عده‌ای در جامعه ما هستند که نمی‌دانند این ضروری دین است. بسیاری از مردم این مسائل روشن و بدیهی را که برای شما بدیهی است نمی‌دانند. منتها آن کسانی که می‌دانند خیلی از آنها نمی‌توانند جواب دهند. مثلاً اطلاعی از میزان و تعداد روایات ندارند حتی خیلی از اهل فن هم نمی‌دانند. لذا احاطه بر کلیات این بحث خوب و مهم است.

### سؤالات در باب مبحث فرشتگان:

**۱- زمانی که شیطان به بدن مادی تمثل می‌کند آیا امکان لمس چنین بدنی توسط انسان وجود دارد یا خیر؟ اگر امکان دارد چگونه؟**

علامه طباطبایی گفته‌اند که امکان تحول و تبدیل بدن غیر مادی به مادی نیست و محال است. ولی ما روایاتی داریم که گواهی می‌دهند که چنین چیزی وجود دارد. مثلاً روایتی است که پیامبر فرمود: یا علی! اگر ماری در کوچه دیدی، آن را بکش، من بر

۱- آل عمران آیه ۵۰

۲- مستدرک الوسائل (پیشین)، ج ۸، ص ۱۱۴

۳- بصائر الدرجات، ص ۱۴۸ - نشر کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق \* کافی، ج ۱، ص ۵۸

۴- متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۵ - انتشارات بیدار (بیجا)، ۱۳۳۸. (در این کتاب گفته که احمد بن حنبل این روایت را از ۳۴ طریق نقل کرده است).

جنیان شرط کردم که به صورت مار ظاهر نشوند. معنای این روایت این است که به شکل مار تمثیل می‌کنند، قابل کشتن هم هستند. یعنی اگر سنگ رویش زند، له می‌شود. اگر غیر مادی بود قابل له شدن نبود. روایات دیگری هم داریم. منتها ممکن است کسی بگوید مبنای ما قطعی است ولی این روایات ظنی است و با این روایات درگیر شود. من بررسی نکردم و نمی‌دانم که تا چه حد این روایات اعتبار دارند و بعید نیست و نمی‌شود بگویی امکان ندارد. چون بعضی از روایات گواهی می‌دهند، ولی اینکه اجنه و همچنین فرشتگان قدرت تمثیل دارند قطعی است. حالا تمثلشان واقعاً مادی می‌شود یا نه و ما فقط آنها را می‌بینیم اما مادی نیستند؟ این یک بحثی است که در آن اتحاد نظری وجود ندارد.

۲- آیا سلامهایی که مردم در دنیا می‌کنند سبب رحمت و افزایش برکت می‌شود؟ بله، تا حدی و یکی از برکاتش این است که حسنه برای سلام‌کننده و جواب‌دهنده دارد.

۳- درجه و منزلت شهداء بالاتر است یا درجه جبرئیل؟ بستگی دارد که کدام شهداء باشند. به هر حال آنچه مشخص است شهداء، یعنی آن کسانی که برای خدا رفته‌اند تمام گناهانشان موقع شهادت پاک می‌شود. یعنی معصوم و بی‌گناه و بی‌خطا نزد خدا می‌روند و فقط دین و قرضشان است که (در روایت آمده) بخشیده نمی‌شود.<sup>۱</sup> اما بقیه گناهانشان پاک می‌شود و چه بسا مقام شهداء بالاتر از فرشتگان باشد. چون کلمه « در مورد آنها آمده و »<sup>۲</sup> برای جبرئیل به کار برده شده است، که در نهایت قرب و منزلت خداست. در مورد سایر فرشتگان هم فرموده: «

«<sup>۳</sup>؛ آنها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تو هستند، (هیچ‌گاه) از عبادتش تکبر نمی‌ورزند و او را

تسبیح می‌گویند و برایش سجده می‌کنند. در مورد شهداء هم فرموده است: «<sup>۴</sup>. که اگر یادتان باشد حضرت

امام فرمودند: نه تنها دست ما خاک‌نشینان، بلکه دست ملکوتیان و کروبیان هم از ساحت اسرارآمیز شهداء کوتاه است. یعنی اینکه شهداء نه تنها از فرشتگان بالاترند بلکه آنها نمی‌توانند رتبه‌ی آنها را بفهمند. این عبارت خیلی بلیغ است. آیا رتبه و درجه شهداء با هم فرق دارد؟ بله.

۴- آیا ممکن است که درجه فرشته‌ای به حدی بالاتر برود که از جبرئیل بالاتر برود؟ ظاهر روایت می‌گوید: نه، فقط روح از همه فرشتگان بالاتر است. مخلوقی است بالاتر از فرشتگان.

۵- با توجه به سختیهایی که نوع بشر با داشتن نفس اماره و ابلیس می‌کشد آیا با این حال مقام فرشته برتر است یا انسان؟ من این را در جلسات قبل جواب دادم. اگر به حرفش گوش نکنند بالاتر می‌رود و اگر گوش به حرفش کند به اسفل‌السافلین می‌رود.

۶- وقتی جبرئیل بر اصحاب کساء فرود آمد و به اذن پیامبر به زیر عبا رفت به چه شکل و شمایلی بوده است؟ می‌گویند وقتی جبرئیل بر پیغمبر نازل می‌شد معمولاً به شکل دحیه کلبی بود. دحیه کلبی یکی از تجار عرب بود. اول مسلمان نبود ولی بعد مسلمان شد. آن جریان آیات سوره جمعه شأن نزولش در رابطه با وارد شدن کاروان دحیه کلبی در مدینه و در رفتن مردم از پای منبر پیامبر در حین نماز جمعه است. دحیه بعداً مسلمان شد. جبرئیل به شکل دحیه کلبی نازل می‌شد.

۷- هدف از آفرینش اجنه را بیان کنید؟ قرآن فرمود: «<sup>۵</sup>؛ من جن و انس را نیافریدم

جز برای اینکه عبادتم کنند. که مفسران گفته‌اند: «*لا ليعرفون*»؛ معرفت الهی و رسیدن به کمالات عالی.

۱- فقیه (پیشین)، ج ۳، ص ۱۸۳

۲- تکویر آیه ۲۰

۳- اعراف آیه ۲۰۶

۴- آل عمران آیه ۱۶۹

۵- ذاریات آیه ۵۶

۸- شما گفتید که خداوند وجود هفت آسمان و زمین را در سوره طلاق تأیید کردند آیا به غیر از این زمین افراد دیگری در زمین دیگری زندگی می‌کنند؟ اگر زندگی می‌کنند، آیا پیامبر و امام غیر از ما دارند؟ ببینید با توجه به ظاهر آیه بله، بیش از ظاهر دلالت ندارد. وقتی می‌فرماید: « مثل زمین یعنی چه؟ یعنی همین شرایط، همین فضا، حیات،

زندگی، هدایت و... مثل یعنی این. والا اگر بخواهیم کروی بودن را بگوییم همه کرات مثل زمین هستند، اگر بخواهیم جو را بگوییم همه سیارات هم مثل زمین جو دارند. پس مثلثیت این در چیست؟ در حیات است. می‌گوید مثل این زمین، حیات و زندگی و حشر و نشری است. و اگر حیات ثابت شد هدایت هم ثابت می‌شود. چون خدا هیچ خلقی را بدون هدایت نمی‌گذارد، روش هدایت خدا چیست؟ فرستادن پیغمبر. یعنی این نیست که روش خدا در زمین ما فرق کند و در جای دیگر به گونه‌ی دیگر باشد. پس بنابراین می‌شود به ظاهر آیه استناد کرد اما اینکه روی آن قسم بخوریم؟ نه، فقط می‌گوییم الله اعلم و ظاهر آیه می‌فرماید: « شش زمین دیگر مثل این زمین هست و در آن زمینها هدایت و بعثتی است و از قرینه بودن

روایات دیگر معلوم می‌شود آوازه پیغمبر اسلام آسمانی است، پیغمبری که به معراج رفتند، آسمانها را در نور دیده، فرشتگان بشارت آمدنش را دادند. سراغ آمدنش را گرفتند، معلوم می‌شود پیغمبر همه آسمانها و زمین است، نه پیغمبر زمین خاکی تنها؛ چه طور ممکن است پیغمبری که در بسیاری از روایات آمده است که همه آسمانها و زمین به خاطر او آفریده شده: «لَوْلَاکَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ». با این وصف پیغمبر جای دیگر کس دیگری باشد؟ شما اگر روایات را کنار هم بچینید می‌توانید یک حدسهایی بزنید، اما در حد برداشت ظاهر آیات و روایات. فعلاً ما از تلسکوپ قرآن نگاه می‌کنیم. اگر جواب مثبت است در روایات داریم که خلقت آسمانها و زمین به خاطر وجود پنج تن است؟ پس آیا افرادی که در زمینهای دیگر زندگی می‌کنند از وجود این پنج تن محروم هستند؟ که جواب این سؤالات را عرض کردم.

۹- در تفسیر نسیم حیات بدین گونه عنوان شده است که تعلق گرفتن صفت خلیفه‌اللهی به انسان به علت تدریجی کسب شدن کمالات اوست و فرشته این ویژگی را ندارد؟ ببینید یک اشتباهی (به اعتقاد من) بین مفسران رایج شده که این کلمه خلیفه را خلیفه خدا گرفتند. من می‌خواهم یک بررسی کنم که ببینیم این اصلاً درست است یا نه؟ آیا انسان خلیفه خداست؟ در آنجا نفرموده که من می‌خواهم یک خلیفه برای خودم بگذارم...»

در زمین بگذارم یک جانشین. نفرمود جانشین کی؛ مستخلف عنه کیست؟ این را نفرمود. جانشین به شخصی می‌گویند که یک شخصی در یک جایی باشد بعد از آنجا برود آن مکان از او خالی شود، یکی دیگر بیاید سر جای او بنشیند و کار او را انجام دهد. به این می‌گویند جانشین. و صرفاً سرجایش نشستن تنها هم نیست. اگر فردی به مسافرت رفت بچه کوچولو هر روز صبح بر سر جای پدر تکیه زد نمی‌گویند جانشین بابا است. آن پسر بزرگتر ممکن است در طول یک ماه یکبار هم سر جای بابا بنشیند ولی به او می‌گویند جانشین پدرش، چرا؟ چون کارهای پدر را او انجام می‌دهد. می‌گویند فلانی جانشین پادشاه است، چون پادشاه نیست او سر جایش نشست. حضرت موسی به برادرش گفت: «...»

یعنی من نیستم تو به جای من کارها و امور من را انجام بده. ما در زبان فارسی می‌گوییم قائم مقام؛ دیدید که آقای امضاء می‌کند می‌نویسد «از طرف». به طور مثال امضایش یعنی امضاء استندار است. حالا این سؤال پیش می‌آید که خدا کجا رفته که برای خودش جانشین بگذارد؟ اصلاً این چه حرفی است؟ این که بگوییم خدا جانشین دارد لازمه‌اش این است که یک جایی از وجودش خالی باشد و یک کس دیگری بیاید کار او را انجام دهد. حالا کار خدا چیست؟ پیغمبر بفرستد، به فرشتگان دستور بدهد، امور را قضا و قدر کند و... خوب حالا کسی می‌تواند این کارها را متقبل شود؟ آیا هیچ پیامبری چنین شأنی دارد که کار خدا انجام دهد؟ پس خدا جانشین ندارد. حالا بیایید سراغ آیات، جواب این سؤال خوب است و یک کم علمی است. در قرآن کریم اسمی از این که جانشین کیست وجود ندارد. روایات گواهی می‌دهند که این جانشینی، جانشینی آدمهای قبلی است. آن

روایت مشهور را شنیدید که به حضرت علی گفته شد که قبل از این آدم چه کسی بوده است فرمودند: آدم. قبل از این یکی چه کسی بوده؟ گفتند آدم. قبل از او چه طور؟ گفتند: آدم. حضرت گفتند: اگر تا فردا صبح بگویی که قبلترش چه کسی بوده، من می‌گویم آدم. پس حضرت آدم جانشین آدم‌های قبلی است. شاید بگویید که این را از کجا می‌گویی؟ از قرائن دیگری از آیات قرآن. حضرت هود به قومش می‌گوید: «...»<sup>۱</sup>؛ به یاد آورید هنگامی که شما را

جانشینان قوم نوح قرار داد. جانشین قوم نوح هستید. در سوره انعام می‌فرماید: «...»<sup>۲</sup>؛ شما را خلیفه‌های زمین قرار داد. خطاب به چه کسانی است؟ مشرکان. آیا آنها خلیفه خدایند؟ این خطاب به مشرکان است. شما بروید سیاق آیات را نگاه کنید. آیا اینها خلیفه خدا هستند؟ یا در مورد قوم بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «...»

«...»<sup>۳</sup>؛ سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم؛ تا ببینیم

شما چگونه عمل می‌کنید، بنی‌اسرائیل را جانشین قوم فرعون کردیم تا ببینیم شما چه می‌کنید، شما که ادعای تدین می‌کردید فرعون را رو سفید می‌کنید یا نه؟ آیا اینها خلیفه خدا بودند؟ بنابراین اگر شما به واژه خلیفه نگاه کنید، در قرآن کریم به این شکلی استعمال شده که خدا یک قومی را برمی‌دارد و قوم دیگری را سر جایشان می‌گذارد. «...»

«...»<sup>۴</sup>؛ ای مردم! اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را (به جای شما) می‌آورد. «...»

«...»<sup>۵</sup>؛ و هرگاه سربچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما

نخواهند بود. «...»<sup>۶</sup>؛ ای کسانی که ایمان

آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، پس از ادله قرآنی معلوم می‌شود که جانشینی که خدا فرموده، جانشینی خدا نیست. خدا قوم هود را جانشین معرفی کرده، قوم هود قوم کافری بودند آیا آنها جانشین خدا هستند؟ اینها خلیفه خدا هستند؟ می‌ماند روایاتی که مثلاً آن کسی که نهی از منکر کند او خلیفه خداست.

## بسم الله الرحمن الرحيم

### سؤالات:

۱- اگر منظور از خلیفه، جانشین انسان‌های گذشته است پس چرا در بعضی از ادعیه به امام زمان (عج) گفته می‌شود: السلام علیک یا خلیفه الله فی ارضه؟ من قرار بود این قسمت بحث را در این جلسه جواب دهم. ببینید! گفتیم که در هیچ یک از آیات قرآن، کلمه‌ی خلیفه به عنوان خلیفه‌الله نیامده است. صرفاً گفته شده است خلیفه، جانشین. اما در روایات داریم؛ مثل بعضی از ادعیه و زیارات. خداوند اقوام گمراه مشرک را خلیفه دانسته است. قوم هود را خلیفه می‌داند برای قوم نوح. به مشرکان مکه خطاب می‌کند: «...»<sup>۷</sup>؛ و او کسی است که شما را

جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد. اما هیچ کجای قرآن گفته نشده است که آدم، خلیفه خدا است. اما در مورد این که در روایات آمده است مؤمن خلیفه‌الله است و یا خطاب به امام

۱- اعراف آیه ۶۹

۲- انعام آیه ۱۶۵

۳- یونس آیه ۱۴

۴- نساء آیه ۱۳۳

۵- محمد آیه ۳۸

۶- مانده آیه ۵۴

۷- انعام آیه ۱۶۵

زمان (عج): «السلام علیک یا خلیفه الله»: نکته اول را عرض کردم که هیچ کدام از این روایات، متواتر نیستند؛ منتها ما آنها را به منزله قطعی الصدور حساب می‌کنیم. روی دلالتشان حرف می‌زنیم نه روی سندشان. فعلاً کار به سندشان نداریم. درست است که این روایت درست است؛ این دعا هم درست است. منتها ببینید ما به دو صورت می‌توانیم معنا کنیم: ۱- می‌توانیم بگوییم خلیفه خود خدا؛ یعنی جانشین خود خدا که این غلط است. ۲- می‌توانیم معنا کنیم که خلیفه‌ی منصوب خدا. خلیفه‌ای که خدا او را گمارده است. مثل اینکه بگوییم: حجت خدا. امام زمان (عج) خلیفه‌ای است که از سوی خدا به خلافت رسیده است. ما در بحث وصایت، می‌گوییم امام باید منصوب از طرف خدا باشد. امام باید از طرف خدا تعیین شود. امام خلیفه پیامبر است. اگر امام از طرف خدا تعیین شود، می‌شود خلیفه‌الله. پس خلیفه‌الله به این معنا است. یعنی جانشینی که خدا او را منصوب کرده است. کما اینکه آنجا می‌فرماید: «

خدا شما را خلیفه کرد. پس به دو صورت می‌توان معنا کرد. یکی هیچ منافاتی با بحث توحید ندارد؛ یعنی خلیفه‌ی منصوب از طرف خدا، امام زمان (عج) خلیفه‌ای است که خداوند او را برای هدایت بشر منصوب کرده و خلیفه‌الله هم هست؛ خلیفه‌الرحمن هم می‌گوییم. اما اینکه بگوییم: یک کسی جانشین خود خدا است، این حرف، حرف درستی نیست. چون خداوند جایی نمی‌رود که کسی سر جایش بنشیند. ثانیاً جانشین کارهای شخص غایب را انجام می‌دهد. کیست که ادعا کند من پیغمبر می‌فرستم؟! کیست که ادعا کند رزق بندگان دست من است؟! کیست که ادعا کند قضا و قدر دست من است؟! شئون خداوند این‌هاست. آیا کسی می‌تواند این کارها را انجام دهد؟ آیا هیچ پیامبری، هیچ نبی و هیچ امامی این کارها را می‌کند؟ در حالیکه جانشین کارهای مستخلف عنه را انجام می‌دهد. وقتی پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو جانشین من باش! یعنی به جای من فرمان بده! امضاء کن! دستور بده! کارهای من را انجام بده تا من برگردم. پس جانشین خدا به این معناست نه به آن معنا.

۲- شما گفتید که فرشته‌ها چون عالم غیب را نمی‌بینند گناه نمی‌کنند؛ اگر ما هم می‌دیدیم گناه نمی‌کردیم. پس چطور وقتی گناهکاران در روز قیامت از خدا می‌خواهند دوباره برگردند؛ خداوند می‌فرماید: اگر برگردید همان طور که بودید، خواهید بود و دوباره گناه می‌کنید. «...! برگردند دوباره همان کارها را می‌کنند. ...»

می‌گویند که خدا! ما را برگردان کار خوب انجام بدهیم. اگر یادتان باشد در بحث عالم ذر به این مسأله اشاره کردیم. گفتیم: اگر خدا بخواهد یک بار دیگر آنها را برگرداند، باید آن صحنه‌ها یادشان برود. مثل آن که ما الان آن صحنه عالم ذر را فراموش کرده‌ایم. و الا اگر یادشان باشد محال است گناه کنند. امکان ندارد. یعنی کسی یادش باشد که عالم آخرت را دیده است. آنها که می‌گویند: ما را برگردان! یعنی یک بار دیگر امتحان بگیر! کتاب را می‌بندند دوباره سؤالات را عوض می‌کنند؛ قرار نیست دوباره همان سؤالات را بدهند. پس معلوم می‌شود اینکه قرآن می‌فرماید: «... با این شرط. که من این بحث‌ها را قبلاً گفتم و دلایل آن را هم آنجا گفتیم.

۳- روایتی به این مضمون نقل کرده که شیعه ما در هیچ صورت از دیگران چیزی طلب نمی‌کند در حالیکه از سوی دیگر به ما سفارش شده است در هر صورت و به هر روش و از هر کس علم بیاموزید؛ این مسائل مادی را گفته است. نه دانش را؛ یعنی پول؛ یعنی مال دنیا. این مطلق مسائل نیست؛ همه اشیاء نیست.

۴- گفتید جبرئیل حامل روح بوده و روح آیات را بر قلب پیامبر (ص) القاء می‌کرده است پس چگونه وقتی مأمور آوردن کلام خود به پیامبر (ص) بود متوجه شد مگر روح آیات را بر پیامبر (ص) نازل نمی‌کرده است؟! بالاخره جبرئیل که به اندازه ما می‌فهمیده است. او درست است که حامل روح بوده ولی کسی نگفته که بی‌اطلاع هم بوده از وحی. القاء وحی توسط روح بوده است (آن هم بنا بر قولی).

۵- با توجه به اینکه پیامبر (ص) و پدران ایشان از دین حضرت ابراهیم (ع) پیروی می‌کردند آیا می‌توان در یک زمان از چند پیامبر پیروی نمود؟ من این بحث را قبلاً گفتم که آئین و شریعت ابراهیم (ع) منسوخ نشد و فقط برای مدت موقتی کنار گذاشته شد؛ بعد دوباره آمد در میدان. خدا به پیامبر اسلام (ص) گفت: تو از آئین ابراهیم پیروی کن! و چون قرار بود که خاتم الانبیاء تا روز

قیامت به پاس توحید ابراهیمی، شریعت ابراهیم<sup>(ع)</sup> را زنده کند، قبل از آن هم خود، به آئین ابراهیم<sup>(ع)</sup> بود. در پاسخش هم گفتیم که کسی که خودش، معلمش مستقیماً خداست، به معلمی عیسی<sup>(ع)</sup> و شریعت عیسی<sup>(ع)</sup> احتیاجی ندارد. که این را مراجعه بفرمایید من در بحث‌های قبلی گفتم.

۶- در صورتیکه دعای خیر برای اهل قبور مؤثر است، چرا شفاعت به برزخیان تعلق نمی‌گیرد و آیا دعای امامان شامل اهل قبور نمی‌شود؟ این طور هم نیست که هیچ تأثیری نداشته باشد؛ چون یکی از فلسفه‌های وجودی برزخ این است که مؤمنانی که گناهی دارند در برزخ مجازات شوند و حسابشان صاف شود تا آن ترس‌ها و وحشت‌های روز قیامت دامنشان را نگیرد. از روایات معلوم می‌شود که در برزخ اعمال ریز را محاسبه می‌کنند. در اعمال ریز معمولاً حق الناس و قصورها شفاعت‌بردار نیست. شفاعت در اصل سعادت است که انسان آن جایی که می‌خواهند به بهشتش ببرند و سعادت ابدی رقم بخورد یک چیزی کم داشته باشد؛ آن شفاعت به دادش می‌رسد.

۷- چگونه فرد مؤمن در صورت دوری از گناه و عبادت که با کلی موانع و مبارزه با هوای نفس همراه است، تازه به مقام فرشتگان نزدیک می‌شود؟ ما که این را نگفتیم. این نظر بعضی از بزرگان بود. گفتیم انسان با توجه به موانعی که دارد، اگر همان کارهای خوب را انجام بدهد، از گناهان دوری کند و هوای نفس و غرائز و طبیعت‌ها نتوانند گولش بزنند، با توجه به اینکه فرشتگان این موانع را ندارند و انسان دارد، انسان بالاتر می‌رود. خود شما با اعتراضات جواب سؤال را هم دادید. در حالیکه آنان هیچ کدام از این مشکلات و موانع را ندارند در صورتیکه اگر یک انسان معمولی مثل آنها بود و عوالم غیب را مشاهده می‌کرد همچون فرشتگان و بدون زحمت خدا را عبادت می‌کرد. این یک حرفی است. روایت‌هایی نقل می‌کنند که بعضی‌ها مدعی هستند این‌ها اسرائیلیات و خرافات است. که می‌گویند: دو فرشته بودند که بر آدمیان عیب کردند و گفتند: خدایا! این بندگان چقدر گناهکار هستند! خدا گفت: حالا من در شرایط آنها قرارتان می‌دهم تا ببینید، گناهکار هستند و یا نیستند. شما دور از گود فتنان بسیار است. خدا آمد در شکل بشر قرارشان داد و به آنها غرائز داد؛ در عرض دو سه روز چند گناه کبیره مهلک مرتکب شدند و بعد هم خدا معلقشان کرد بین آسمان و زمین. که این روایت هم است. البته بعضی‌ها انکار کردند؛ شاید هم انکارشان به خاطر آن مبانی باشد که گفتند، فرشتگان اینگونه نیستند و کمال‌پذیر نیستند و از این حرف‌ها. اما روایت این طوری هم هست.

۸- در کتاب ملائکه نوشته‌اند که منظور از بال و جناح برای فرشتگان، فرشته‌های مراتب پایین‌تر هستند. که مطیع امر فرشتگان مقرب هستند و چون کمک می‌کنند و وسیله‌ای هستند برای تحقق امر فرشته بالاتر از آنها تعبیر به بال شده است؟ ما چنین روایتی را ندیدیم، این برداشت و استنباط است؛ روایت نیست. این حرف خلاف ظاهر روایات است چون ظاهر روایات که می‌گویند فرشتگان بالشان چند تا است؛ تعداد برایشان تعیین می‌کنند، وسعت برایشان تعیین می‌کنند. مثلاً پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌فرمایند: بالش شرق و غرب عالم را گرفته بود. یا همان روایتی که خواندیم که به امام فرمود: ریزه‌بال‌هایشان این جاست. ما چطور این را حمل کنیم و بگوییم که فرشتگان پایین‌تر، بال فرشتگان بالاتر هستند. این خیلی به دل نمی‌نشیند؛ ظاهر روایات این را گواهی نمی‌کنند. چرا تعبیر به دست نشده است؟ معمولاً اگر بخواهند بگویند کسی کار دیگری را انجام می‌دهد می‌گویند: دست فلان است، نمی‌گویند، بالش است. شما شنیده‌اید بگویند بالش است؟! باید بگویند، دستش است. چرا حداقل در بعضی از روایات گفته می‌شد دستش است؛ همه‌اش گفته شده بالش است؛ بعدش هم برایش طول و عرض هم گذاشته است، اندازه هم گذاشته است، تعداد هم گذاشته است. حتی ریزه‌بال هم گذاشته است. بگوییم: فرشتگان دیگر هستند، خرده‌فرشته هستند! این‌ها استنباط است. ما نمی‌خواهیم رد کنیم ولی روایتی که این حرف را بزند ما نداریم. ظاهراً مشکل آقایانی که این حرف را می‌زنند این‌ها است که می‌گویند: چون هوا در عالم ماوراء نیست، بال هم برای شکافتن هواست، پس بال ظاهری مراد نیست. که من جواب این سؤال را دادم. گفتم: چه کسی گفته که بال منحصرماً برای شکافتن هواست؟! آیا نمی‌تواند کار دیگری کند؟! آیا نمی‌تواند این بال از طریق دیگری باعث حرکت فرشتگان شود؟! بنابراین در عالم ماده بال برای شکافتن هواست در عالم ماوراء کارهای دیگری است و مسائل دیگری است.

۹- در بحث‌های قبل عنوان شد یکی از علت‌هایی که ملائکه معصیت نمی‌کنند شاید این باشد که بهشت و جهنم را بدون واسطه می‌بینند، آیا ابلیس هم اینگونه بود؟ در صورت مثبت بودن جواب، لطفاً توضیح دهید که چرا تکبر کرد؟ ببینید! اگر

یک صفت رذیله‌ای در انسان قوی شد، حتی اگر گاهی وقتها انسانیک چیزی را هم مشاهده کند، از روی لجاجت و عناد گناه را انجام می‌دهد. تکبر به حدی در شیطان قوی بود که با این که پرده‌ای از عالم غیب را هم دیده بود، باز هم تکبر نگذاشت که ایمان بیاورد رانده شد. نشان می‌دهد که رذائل بعضی وقتها آنقدر قوی هستند که حتی اگر انسان غیب را هم ببیند نمی‌تواند از پس این رذائل برآید. حالا این که چقدر و تا چه حد، شیطان عالم غیب را می‌دیده است، این معلوم نیست. آن چه که معلوم است این است که دارای عقائد فاسدی بوده؛ مثل الان که خیلی‌ها مطمئن هستند خدایی است، پیامبری است، اسلامی است؛ اما به خاطر فساد عقیده، گناه می‌کنند. مثلاً می‌گویند: خدا کریم است. قبول دارد، پیغمبر را هم قبول دارد، برای امام حسین<sup>(ع)</sup> هم اشک می‌ریزد، روضه هم می‌خواند؛ اما به دلیل امید به رحمت، گناه می‌کند. این فساد عقیده است. بی‌اعتقادیش باعث گناهش نشد؛ فساد اعتقاد و یا یک عقیده فاسد داخل عقائدش بود که کارش را خراب کرد. آنچه که مسلم است این است که شیطان یک بارقه‌ای از عالم غیب را دیده بود؛ با بعضی از فرشتگان همراه بود اما فساد عقیده و رذیلت درونی مانعش شد از این که ایمان بیاورد. در کنارش هم گفتیم که خطا و قصور فرشتگان محال نیست. اگر آن روایاتی که می‌گوید: فرشتگان بر بنی‌آدم عیب گرفتند و خدا تبدیلهشان کرد به انسان و غریزه به آنها داد و مرتکب فحشا شدند، دزدی کردند، آدم کشتند و در آخر به خدا هم شرک ورزیدند و خدا مجازاتشان کرد. اگر این هم درست باشد که دیگر غوغا می‌شود. معلوم می‌شود که این طور هم نیست که بگوییم که امکان اینکه فرشتگان گناه کنند، وجود ندارد. چون علامه این را انکار کردند و گفتند: اینگونه نیست و اطاعتشان از روی اختیار است. که من این‌ها را توضیح دادم. چون اگر ما بگوییم، اطاعت قهری می‌کنند ارزش فرشتگان خدا را پایین آورده‌ایم. این هم که گفتیم، عالم غیب را می‌دانند، همه چیز را نمی‌دانند، بعضی چیزها را می‌دانند.

۱۰- شاید استغفار فرشتگان از خدا به خاطر این بوده که اینها اول اعتراض کردند به خلق آدم بعد که این همه خوبی‌ها را از اولیاء و از مؤمنان دیدند، بلاخره فهمیدند که عجب کار اشتباهی کردیم حالا جا دارد که مرتب برایشان استغفار کنیم. اولاً جایی ما در قرآن نداریم که فرشتگان برای خودشان استغفار می‌کنند. این هم یک نکته‌ایست. داریم که پیغمبر گرامی برای فرشتگان استغفار کردند. کراراً داریم. در روایات و ادعیه داریم که سلام و درود بر فرشتگان می‌فرستد. اما من هیچ کجا ندیدم که فرشتگان خودشان برای خودشان استغفار کنند. کراراً قرآن می‌گوید: «...»<sup>۱</sup> یا «...»

برای مؤمنان برای مردم. سرّ این چیست؟ دسته‌ای از روایات داریم که شاهد بر این هستند که اگر انسان برای دیگران دعا کند ارزش دعایش بیشتر است و آن دعا در حق خودش هم مستجاب خواهد شد. یک روایتی هم هست عبدالله بن جندب نقل کرده است از امام هفتم. وی در روز عرفه تا شب فقط دعای مردم کرد. مدام گریه می‌کرد و دعای مردم می‌کرد. بعد یکی به او گفت: می‌ترسم این چشمت هم از دست برود. گفت: به خدا قسم! تا این لحظه هیچ دعا برای خودم نکردم. هر چه دعا کردم برای مردم و مؤمنان دیگر بود. بعد فرمود: مولایم امام کاظم<sup>(ع)</sup> فرمود: که هر کس امروز برای مؤمنان دعا کند، خدا به فرشتگان امر می‌کند صد هزار برابر به خودش بدهند<sup>۲</sup>. روایات بسیاری داریم که اگر کسی چهل مؤمن را دعا کند، بعد برای خودش دعا کند دعایش مستجاب می‌شود. اصولاً وقتی شما برای مؤمنان دعا می‌کنید و استغفار می‌کنید به طریق اولی خدا در حق خودتان اجابت می‌کند. تأثیر این دعا از دعای مستقیم برای خود کردن بیشتر است. فرشتگان هم زرنگ هستند. این است که می‌بینیم که ائمه ما همتشان این بود که زیاد برای مؤمنان دعا می‌کردند. در نماز شب گفته شده است که چهل مؤمن را دعا کنید بعد برای خودتان استغفار کنید. ترتیبش هم این است. فرشتگان برای دیگران دعا می‌کنند.

۱۱- آیا این سخن درست است که هنگامی که صلوات می‌فرستیم به حقیقت به افراد سید که آل پیغمبر هستند نیز درود می‌فرستیم؟ بله! بالاخره آنها هم به طریق عام مشمول این صلوات هستند.

۱۲- آیا تخصص و تخصیص دادن صفت رحیمیت خدا فقط به انسان درست می‌باشد؟ صفت رحیمیت گفتیم برای مؤمنان است نه برای همه انسان‌ها. یعنی رحمتی که بر اثر استحقاق عملی پیدا کردن انسان مستحق آن می‌شود. تعلق می‌گیرد. یعنی نماز

۱- شوری آیه ۵

۲- شرح لمعه، کتاب الحج، احکام عرفات

بخواند، دعا کند، عمل صالح انجام دهد. اما رحمت عام، همان رحمانیت برای همه موجودات است. «...»

۱۳- آیا تسبیح و عبادت فرشتگان مانند عبادت در تعالیم اسلام می‌باشد؟ خدا می‌داند. ولی ظاهراً این طور نیست. آنها یک تسبیح و عبادتی مخصوص خودشان دارند. این که بعضی از روایات می‌گویند: بعضی از فرشتگان همیشه در رکوع هستند. یک نفر بگوید: ما هم می‌خواهیم مثل فرشتگان باشیم. شروع کند از صبح تا شب همه‌اش رکوع کند. خوب، نمازهایش قضا می‌شود و گناه کرده است. پس آن فرشته‌ای که همیشه در رکوع است، عبادتش همین است؛ یعنی نه روزه دارد، نه جهاد دارد، نه حج دارد، نه نهی از منکر دارد.

۱۶- آیا این موضوع صحت دارد که بعضی می‌گویند، می‌توان با استفاده از روشی نام فرشته متعلق به اشخاص را دانست و با به کار بردن نام آن فرشته، طلب دعا و یاری کرد؟ چیزهایی را ارباب طلسمات نوشته‌اند (در بحث تسخیر جن و فرشتگان). معلوم نیست درست باشد. اما طبق روایات، باید یاری را از خدا خواست؛ خداوند فرشتگان را مأمور می‌کند.

۱۷- در قرآن آمده آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح خدا می‌گویند؛ این تسبیح برای چیست؟ آیا مثل فرشتگان با آگاهی هست و برای رسیدن به کمال است؟ آیا حیوانات هم برای رسیدن به کمال تسبیح می‌گویند؟ اختلاف است. بعضی گفتند، حالی است. حالشان این گونه است. بعضی‌ها گفتند، واقعاً تسبیح می‌گویند که اختلاف بزرگی است که انشاءالله ما در بحث‌ها بعدی اشاره‌ای خواهیم کرد.

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

### خلاصه مطالب:

(جلسه پنجم)

با توجه بویژگیهای قبل فرشتگان ← داشتن بال به شکل معهود محال نیست ← ظاهر روایات فراوان: بیان علوی «...مُتَلَحِّفُونَ تَحَنُّهُ بِأَجْنِهَتِهِمْ...». روایات متعدد در مورد جاماندن ریزه بالهای فرشتگان بر فراش ائمه.  
- رؤیت فرشته‌ای به شکل خروس توسط پیامبر (ص) در شب معراج با بالهای بسیار گسترده و عظیم که تسبیح می‌گفت.  
- روایات متعددی شهادت می‌دهند که جبرئیل بال دارد.  
- عده‌ای دیگر: مجری اوامر الهی در عالمند (گذشت).

### عظمت فرشتگان:

- عظمت جبرئیل ← مقربترین موجود به خدا بین او و ذات حق فاصله چهار حجاب  
- رؤیت فرشته‌ای که پیامبر تصور خاص در مورد او کرد و صیحه جبرئیل بر او  
- تمجید خدا در قرآن از جبرئیل: رسول کریم..

### تمجیدات الهی در قرآن از فرشتگان:

«...» \* «

«...» «

«...» «

«...» «

«...» «

- دستور خدا به پیامبر ← عبادت خدا مثل فرشتگان

- وجوب محبت ملائکه

«...»

- اعلان دشمنی یهود با جبرئیل و نزول آیه: «

**فرشته و انسان کدام افضل؟**

- نظرات مختلف بین مسلمین

- انسان افضل است.

- فرشته افضل است.

- اول انبیاء، دوم کرویین، سوم صلحا، چهارم عموم ملائکه و....

- استدلال به آیه ۷۰ اسراء: «

« (دو نوع ترجمه)

۱- یعنی علی جمیع من خلقنا (بر کل مخلوق)

۲- یعنی تفضیل بر کثیر از مخلوق ← معنای دوم بهتر و اول غیر بلیغ.

**نظر علامه:** تفضیل بر همه مراد نیست (در آیه)

- فرشتگان از انسان افضل اند

- امکان رسیدن انسان به مرتبه حداقل

فرشتگان ← دلیل: ظاهر آیات ۳۱ و ۳۲ بقره

تمجیدهای الهی از فرشتگان از دلایل برتری

تفضیل بنی آدم از جهت مادی است و فرشتگان مادی نیستند.

**تأیید نظر اخیر علامه با این دلیل:**

۱- خطاب به عموم بنی آدم است ← عموم بنی آدم افضل نیستند.

۲- سوره مکی است ← خطاب عمومی است حتی به مشرکان.

سیاق آیات، خطاب به عموم را می‌رساند حتی کفار ← تفضیل مادی مراد است.

**استدلال معروف: برتری انسان بر ملک به این دلیل:**

۱- انسان مانع دارد ← اطاعت وی مشکل‌تر. ۲- ملک سرشته بر اطاعت است ← انسان افضل است.

**جواب علامه:** - پس اطاعت آنها چه ارزشی دارد؟ - تقرب آنها چه مفهومی خواهد داشت؟

- ثناگویی خدا از فرشتگان به چه دلیل است؟

**تصریح علامه به دو حقیقت:**

۱- اطاعت اختیاری فرشتگان ← امکان خطا لازمه اطاعت اختیاری ← (امکان ترک اطاعت = گناه). ۲- کمال‌پذیری (تقرب یافتن) ملائکه با اطاعت.

**نکته مهم:** ۱- فرشتگان برتری موهبتی دارند (بالفعل). ۲- برای آن زحمتی نکشیده‌اند. ۳- مجرای خطای آنها از ناحیه حدّ معرفت است (از قصور نه تقصیر) ← عفو الهی و استغفار مدام آنها (شاهد: آیه اتجعل فیها ....) و عفو الهی از اعتراض آنها.**عوامل خطا و موانع اطاعت در آنها نیست که در بشر است که عبارت است از:**

۱- جهل به حقایق مکتوم از جمله عدم رویت عالم غیب. ۲- غرایز. ۳- طبیعت مذموم مزاحم کمال

**اما انسان:**

زمینه و استعداد بسیار بالایی دارد.

← مخالفت با غرایز افراطی و طبیعت سوء

← اوج‌گیری و برتری بر فرشتگان

دلیل: اگر دو موجود مطیع محض شوند یکی با مانع و دیگری بی‌مانع کدام افضل است؟

**جلسه ششم:****خاتمیت پیامبر اسلام در قرآن و روایات:**

## قرآن: «

«...»

- واژه نبی اعم است = هر کس به او وحی شود.
- ← نفی هرگونه ارتباط وحی رسمی با آسمان بعد از محمد<sup>(ص)</sup> جمیع فقها - مفسرین و امت و تمام فرق ← این نص قرآن بر ختم نبوت است ← ضروری دین ← منکر آن کافر است.
- تعداد روایات مصرحه به خاتمیت (غیر از روایات غیر مصرحه) ← از محکمترین ضروریات اسلام خاتمیت است.
- روایت متواتر منزلت نزد شیعه و سنی
- سنت خبر دادن هر پیامبر از پیامبر بعد از خود و تصدیق ما قبل خود
- قرآن کریم: «

«

همه پیامبران و کتب مصدق ماقبل و معتبر ما بعد اما پیامبر و قرآن فقط مصدق ماقبل.

## این خاتمیت تا روز قیامت است

دلایل:

- ۱- معنای ختم نبوت همین است (دلالت تمام روایات خاتمیت و صراحت آیه قرآن و الا اگر پیامبر دیگری بیاید نبوت ختم نشده).
- ۲- روایات داله بر این که حلال و حرام محمد تا روز قیامت همان است.
- ۳- روایات متواتر ائمه اثنی عشر.
- ۴- روایت قطع وحی بعد از رسول خدا<sup>(ص)</sup>.

## التماس دعا

## کلمات:

جزء بیستم	حاجز: فاصله	یُجِيبُ: اجابت می کند - می پذیرد
دَارَكُ: معلوماتش را به کار بردند (اما به نتیجه نرسیدند)	تَحْسِبُهَا: می پنداری	تَمَرُّ: حرکت می کند
سوره مبارکه (القصص)	نُرِيدُ: اراده ما (بر این) قرار گرفته است	نُمَكِّنُ: قدرت و حکومت دهیم
يَحْذَرُونَ: بیم و ترس داشتند	نَمُنُّ: منت نهیم - نعمت به آنها عطا کنیم	أَرْضِعِيه: او را (موسی) شیر ده
خَفَّتْ عَلَيْهِ: بر او ترسیدی	رَادُّوه: باز می گردانیم او را	فَأَلْتَقَطَهُ: او (موسی) را گرفتند
لَتُبْدَى: (راز) را افشا کند	قُصِيه: او را پیگیری کن	جُنُب: دور
الْمَرَاضِع: زنان شیرده	كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا: تا چشمش روشن شود	فَأَسْتَعَاثَهُ: پس طلب یاری کرد
فَوَكَرَهُ: پس بر او مشت زد	فَقَضَى عَلَيْهِ: (آن مرد) از دنیا رفت	يَسْتَصْرِحُهُ: با فریاد یاری می طلبید - کمک می خواست
يَتَرَقَّبُ: انتظار می کشید	عَوَى: گمراه - جاهل	الْمَلَأَ: جمعیت مردم
يَأْتِمُرُونَ: مشورت می کنند	وَرَدَ: وارد شد	إِمْرَأَتَيْنِ: دو زن
تَدُوْدَانِ: منع می کردند - (گوسفندان را) جمع می کردند	مَا خَطَبُكُمَا: کار شما (دو زن) چیست؟	يُصْدِرُ: خارج شوند
الرِّعَاءِ: چوپانها (م: راعی)	تَمَشَى: حرکت می کرد - راه می رفت	اسْتَحْيَاءُ: با حالت وقار و حیا

اَنْكِحَكَ: به ازدواج تو درآورم	حَجَّجَ: سالها - (م: حجه) چون اعراب هر سال یک حج بجا می‌آوردند حجه را یکسال می‌گفتند)	اَنْمَمْتُ: کا مل کنی
اَيِّمًا: هر کدام از	الْاَجْلَيْنِ: دو مهلت	سَارَ: حرکت کرد
اَنْسَ: دید	جَذْوَةً: شعله	تَصْطَلُونَ: گرم شوید
شاطِئِ: ساحل	اَسْأَلُكَ يَدَكَ: دستت را فرو ببر	سَنَشُدُّ: بزودی محکم می‌کنم
عَضْدَكَ: بازوی تو را	فَلَا يَصِلُونَ اِلَيْكُمَا: پس بر شما دست نمی‌یابند (دشمنان بر شما پیروز نمی‌شوند)	تَظَاهَرَا: این دو (موسی و هارون) دست به دست هم داده‌اند
الْمَقْبُوحِينَ: زشت‌رویان - سیه‌رویان	ثَاوِيًا: مقيم	فَاَوْقَدُ: پس بیفروز
نَتَخَطَّفُ: (ما را) می‌ربایند - ربوده می‌شویم	يُجَبِّي: جمع می‌کنند	بَطِرَتْ: مغرور شدند (در اثر نعمتها)
اَعْوِيْنَا: گمراه کردیم	تَبَرَّأْنَا: بیزاری می‌جوئیم	يَخْتَارُ: بر می‌گزیند
سَرْمَد: دائم و همیشگی - موجودی که آغاز دارد نه انجام	الْكُنُوزِ: گنجها (م: کنز)	مَفَاتِحِ: محل‌هایی که چیزی در آن پنهان می‌کنند - صندوقها - (م: مَفْتَح) یا جمع مِفْتَح: کلید
لَتَتَّوُّءُ: قیام کردن با زحمت و سنگینی	لَا تُنْسِ: فراموش مکن	لَرَادُّكَ: البته تو را بر می‌گرداند
مَعَاد: جایگاه - زادگاه (در اینجا سرزمین مکه)	هَالِكٌ: نابود می‌شود	سوره مبارکه عنكبوت
فَلْيَعْلَمَنَّ اللهُ: تا خدا معلوم گرداند	اُنْبِئْكُمْ: آگاه گردانم	اَوْذَى فِي اللهُ: بخاطر خدا (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار می‌گیرند
لَيَحْمِلَنَّ اَثْقَالَهُمْ: البته بار سنگین گناهانشان را بر دوش می‌کشند	يُنشِئُ: ایجاد می‌کند	يَتَسَوَّأُ: نا امید شدند
حَرْقُوهُ: او را بسوزانید	لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ: به سراغ مردان می‌روید	نَادِيَكُمْ: میهمانی - مجلس عمومی
اَوْهَنَ: سست ترین	جزء بیست و یکم	لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ: کسانی که در صدد ابطال دعوت تو هستند گرفتار شک و تردید شوند
لَا تَخْطُئُ: نمی‌نوشتی	حَيَّوَان: حیات و زندگی واقعی	لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا: نمی‌تواند روزی خود را حمل کنند
كَفَى بِاللَّهِ: خدا کافی است	يَتَخَطَّفُ: می‌ربایند	سوره مبارکه روم
بِضَعٍ: چند - تعداد انگشت شمار	اَدْنَى الْأَرْضِ: سرزمین نزدیک	اَثَارُوا الْأَرْضِ: زمینی را زیرورو کردند - آباد کردند
عَمَرُوْهُ: آباد نمودند	أَسَاؤُ السُّوْأَى: کسانی که اعمال بد انجام دادند	يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ: گناهکاران نا امید شدند
يُخْبِرُونَ: شادی و سرور	رَوْضَةً: محلی که آب و درخت فراوان دارد - باغ خرم و سرسبز	تُمْسُونَ: شام می‌کنید (به شب وارد می‌شوید)

تُظْهِرُونَ: هنگام ظهر	تَنْتَشِرُونَ: روی زمین منتشر می شوید	لِتَسْكُنُوا: تا آرامش یابید
مَوَدَّة: محبت متقابل و خدمت	رَحْمَت: ایثار و فداکاری یک طرفه از قوی به ضعیف - مهر	مَنَام: خواب
قَانِتُونَ: اطاعت کنندگان - خاصان	مُنِيبِينَ: کسانی که مکرر بسوی خدا (بعد از گناه) بر می گردند	فِطْرَتَ اللَّهِ: حسّ خداجویی و خداخواهی در انسان